

کاربرد تجربه‌ی شخصی در آموزش تاریخ

دکتر عبدالرسول خیراندیش

توالی زمان رویدادهاست، پیدا می‌کند. برای انسانی که به درجه‌ی تمیز و تشخیص رسیده باشد (و در روزگار ما لاجرم چنین انسانی برخوردار از تحصیلات نیز خواهد بود)، زندگی فردی دربردارنده‌ی تجربه‌های بسیاری است. هر چند این تجربه‌های فردی، حتی اگر گسترده و متنوع هم بوده باشند، از نظر کمیت قابل مقایسه با تجربه‌ی تاریخی جمعی نیستند، اما از نظر کیفیت شکل‌گیری، بدان تشابه بسیار می‌یابند. دلیل اصلی آن نیز، چنان‌که گفته شد، زمانمند بودن هر دو عرصه‌ی تجربه‌ی شخصی و تجربه‌ی تاریخی است. انسان‌ها در نخستین مراحل زندگی، شرایطی را، مبتنی بر عدم درک زمان، از سر می‌گذرانند که همان دوره‌ی کودکی است. سپس با افزایش سن و تحت تربیت قرار گرفتن، درکی رو به تکامل از زمان به دست می‌آورند. بدین ترتیب، شخص بهره‌مند از خردی می‌گردد که حاصل گذشت عمر، مشاهده‌ی حوادث روزگار و سروکار یافتن با پدیده‌های گوناگون طبیعی، زیستی، اجتماعی و فرهنگی است تا جایی که به درجه‌ی پختگی و فرزاندگی برسد. در این فرایند، همه‌ی ادراکات شخصی برای پیدایی و نیل به نتیجه، براساس رابطه‌ای علی و در یک بستر زمانی مبتنی بر ترتیب زمانی سامان می‌یابند. چنین امری حتی اگر به حافظه‌ی فردی وارد شود، به صورت ملکه‌ی ذهن و به طور طبیعی، تجربه‌ای زمانمند از همه‌ی امور را موجب می‌شود.

بدین ترتیب تجربه‌ی شخصی، شباهت بسیار به سیوررت تاریخ می‌یابد و هر چند دوره‌ی کوتاه زندگی فردی را نمی‌توان با زمان بلند تاریخی مشابه دانست، اما می‌توان این فرض را داشت که طول عمر یک فرد به عنوان عالم صغیر، تصویری از بلندای تاریخ به عنوان عالم کبیر در نظر گرفته شود. حال اگر حاصل سیوررت تاریخی تمدن و فرهنگ بشری را سرانجام علم

دانش تاریخی به طور معمول مشحون از تجارب زندگی جمعی آدمیان است. از مجموعه‌ی تجارب یک جامعه نیز، مهم‌ترین و بارزترین دانسته‌ها در حوزه‌ی «معرفت تاریخی» گنجانده می‌شود. بدین ترتیب، عناصر سازنده‌ی دانش تاریخی عبارت‌اند از: وقایع سرنوشت‌ساز سیاسی و نظامی، اقدامات انسان‌های بزرگ، اختراعات و اکتشافات تأثیرگذار و نیز حوادث جالب توجهی که همه با آن‌ها آشنایی داریم. اما در این صورت، آیا «فرد» در برابر کلیتی که معرفت تاریخی هر جامعه است، به صورت پدیده‌ای تابع در نمی‌آید؟

برای کسانی که تاریخ را بیشتر به صورت عاملی تأثیرگذار در «تربیت»، آن هم به صورت «سنت» و یا تجلی «روح جمعی» در نظر می‌گیرند، پاسخ به پرسش فوق نه فقط مثبت است، بلکه منبعث از طبیعت تاریخ نیز دانسته می‌شود. این بدان معناست که تاریخ کارکردی جز این ندارد که به عنوان صورت غالب و تجسم‌یافته‌ی هر فرهنگ، تمامی اجزای خود را که از جمله‌ی آن‌ها آحاد افراد جامعه است، دربرگیرد.

بدون آن‌که کلیت و تمامیت یک فرهنگ تاریخی که حاصل فرایند طولانی مدت شکل‌گیری یک جامعه است، در این‌جا در معرض نقد و نظر قرار گیرد، نسبت میان «فرد» و این «فرهنگ تاریخی جامعه» می‌تواند محل پرسش باشد. زیرا نه فقط از یک سو، سنت‌گرایی محض را موجب می‌شود، بلکه ظرف انتقال دانش تاریخی را نیز به «حفظ کردن» منحصر خواهد ساخت. در همان حال، و از سوی دیگر تابع ساختن «فرد» در برابر متبوعی به نام «تاریخ» از نظر آموزش و تحقیق تاریخ به طور کامل مطلوب و مفید نخواهد بود.

از آن‌جا که هر انسانی دارای تجربه‌ای از حیات زمانمند است، از این رو شباهت بسیار به تجربه‌ی تاریخی که براساس

و دانشی بدانیم که از طریق تعلیم و تربیت به افراد منتقل است، به آسانی می‌توان این نتیجه را گرفت که خرد انسان فرهیخته، بسیار به خرد جمعی تاریخی و تمدنی انسان‌ها نزدیک می‌شود. مگر نه آن است که بعضی از دانشمندان مورخ بر این باور هستند که هدف از آموزش تاریخ، رساندن مردمان به سطح دانش عصر خویش به‌شمار می‌آید؟

تاریخ یا انتقال تجارب چند هزار ساله‌ی اندیشه و عمل انسانی، این مکان را فراهم می‌سازد که هر فرد در طول دوره‌ی کوتاه عمر خود، در واقع صاحب عمری به درازای تمدن بشری گردد. اما رسیدن به چنین سطحی، مستلزم هم‌سخنی و هماهنگی خرد فردی به عنوان تجربه‌ی شخصی، با خرد جمعی یعنی تجربه‌ی تاریخی است. لذا همان‌گونه که فرد از تجارب تاریخ برای زندگی امروزی و شخصی خود بهره می‌گیرد، باید بتواند از تجربه‌ی شخصی خود نیز برای درک بهتر تاریخ استفاده کند.

چنان‌که این اصل پذیرفته شود که تجربه‌ی رو به تکامل فردی می‌تواند برای درک ماهیت و چگونگی سازوکار تحولات کارساز باشد، می‌توان این امیدواری را داشت که رابطه‌ی نزدیک، الهام‌بخش و حتی درونی میان علم تاریخ و فراگیران آن، اعم از دانش‌آموز، دانشجو و محقق، به وجود آید. برای بسیاری، دوردست بودن وقایع تاریخی و قرار داشتن آن‌ها در زمان‌هایی دور، پیش‌فرضی مایوس‌کننده از عدم امکان ادراک آن‌ها را موجب می‌شود. این وضعیت که برای عده‌ای به صورت بی‌فایده دانستن اطلاع از وقایع دور و درازی که هیچ ارتباطی با زندگی کنونی را نمی‌توان برایشان بیان کرد، خودنمایی می‌کند، موجب می‌شود تا از یک سو گردانی از درس تاریخ به دنبال آید و از سوی دیگر، اجبار به حفظ کردن آن و سپس علاقه به فراموشی فوری آن شکل گیرد.

اما چنان‌که معلم بتواند نشان دهد چنین تحولات تاریخی از جنس همان تجارب شخصی هستند، می‌تواند میان فرد و تاریخ، یعنی امروز و دیروز، از طریق بیان تشابه رابطه ایجاد کند. این سخن را در قدم اول باید به معنای باور به قانونمندی برای تاریخ معنا کرد؛ (امری که فلسفه‌ی تاریخ درصدد اثبات آن است). یعنی این‌که تحولات تاریخی دارای قواعد و قوانینی هستند که رویدادها همواره براساس آن‌ها بروز و ظهور می‌یابند. اما در قدم دوم، ماهیت پیش‌برنده‌ی تاریخ را هم به عنوان یک قانون بزرگ‌تر که تکامل جامعه و فرهنگ انسانی را موجب می‌شود، در معرض انکار قرار نمی‌دهد. این سخن از آن‌روست که یکسان دانستن تجربه‌ی شخصی و تاریخی، هر چند در معنای صوری آن، نباید به منزله‌ی قول به تکرار و تشابه در تاریخ دانسته شود.

اگر همین اندازه از توضیح در مبانی فلسفه‌ی تاریخ را در مورد «فردیت» یا «عمومیت» قوانین تاریخی کافی بدانیم، این نوشته بر آن است که توصیه‌ای مبنی بر بهره‌گیری از تجارب

شخصی زندگی، به عنوان سرمایه‌ای فردی، برای حصول به ادراک تاریخی در دانش‌آموز، دانشجو و محقق داشته باشد؛ امری که مشکلات ادراک تاریخی را آسان خواهد کرد و زمان‌های دور را در دسترس قرار خواهد داد.

بسیاری از استنباط‌های مربوط به تاریخ تمدن و باستان‌شناسی که همگی حوزه‌های جدید معرفت تاریخی هستند، از این طریق حاصل شده‌اند و همگان داستان معروف **دانیل دفو**، به نام «رابینسون کروزو» را خوانده‌اند. این داستان در قرن هجدهم نوشته شده‌است و شرح می‌دهد که چگونه شخصی که در یک جزیره‌ی دورافتاده تنها مانده بود، برای ساختن ابزارهای مورد نیاز خود و زنده ماندن، همه‌چیز را بشخصه تجربه کرده است. این تجربه‌ی شخصی، به عنوان مثال از روشن کردن آتش با سنگ چخماق، بازسازی تجربه‌ی چندصدساله‌ی هزاران انسانی دانسته شد که در گذشته‌ای تاریخی، موفق به کشف چگونگی روشن کردن آتش با استفاده از سنگ چخماق شدند.

بدین ترتیب، کتاب دانیل دفو، الگویی مبنی بر تجربه‌ی عقلی شخصی برای درک شرایط زندگی و تحول آن در طول تاریخ محسوب شد؛ امری که بعدها همه‌ی کتاب‌های تاریخ تمدن و فناوری براساس آن نوشته شدند. در واقع، تاریخ تمدن، پیش از آن‌که مبتنی بر اخبار تاریخی باشد، متکی بر آثار تاریخی و استنباطی است که مورخ و باستان‌شناس از آن‌ها دارد. در این‌جا آنچه استنباط باستان‌شناس و مورخ دانسته می‌شود، در واقع همان تجربه‌ی عقلی شخصی است. این تجربه‌ی شخصی امکان می‌دهد، محقق و به همان نحو فراگیر تاریخ، میان خویشتن و پدیده‌ی تاریخی، رابطه‌ی مبتنی بر استنباط فردی به وجود آورد؛ استنباطی که سرانجام با بهره‌گیری از علم و ادبیات صورت یک نظام معرفتی را به خود می‌گیرد.

معلم تاریخ آن‌جا که مباحث تاریخ تمدن بشری از کلی تا جزئی را تدریس می‌کند و یا سرگذشت ملت‌ها اعم از فراز و فرود را توضیح می‌دهد، می‌تواند با بهره‌گیری از تجارب شخصی و نیز ارائه‌ی مثال‌هایی از روزگار حیات دانش‌آموزان و دانشجویان درک بهتری از تاریخ را برای آنان فراهم سازد. هر انسانی دارای زندگی خانوادگی، سنوات تحصیلی، تجربه‌ی محیط‌های گوناگون طبیعی، انسانی و اجتماعی، و نیز برخوردار از دانش‌هایی است که از ارتباط با دیگران به دست آورده است. چنین تجاربی، سرمایه‌ی اصلی ادراک و استنتاج عقلی را برای هر فردی پدید می‌آورد؛ سرمایه‌ای که بر اساس آن، دیگر ادراکات و آموزش‌ها برایش ممکن می‌شود.

در چنین شرایطی برای درس تاریخ که با مشکل تدریس زمان‌های دور و مطالب به ظاهر بیگانه با زندگی روزانه روبه‌روست، بهره‌گیری از تجارب شخصی و نیز اشاره به رویدادهایی که در طول دوره‌ی زندگی فراگیران تاریخ رخ داده است، بسیار کمک‌رسان و راه‌گشا خواهد بود.